

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: بررسی معانی لغوی و استعمالی فتنه و تحقیق پیرامون معنای صحیح آن؛

بحث رسید به این قسمت از آیه شریفه (وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ)، مراد از «الْفِتْنَةُ» چیست؟ گفتیم چند احتمال در اینجا هست و معنای لغوی «الْفِتْنَةُ» را بیان کردیم و عرض کردیم در قرآن کریم «الْفِتْنَةُ» در معانی مختلف استعمال شده، در امتحان آمده (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) عنکبوت 2 که در «ابتلاء و امتحان» استعمال شده و در «فریب دادن»، در «گمراهی»، در «عذاب و بلا»، اینها معانی‌ای است که کلمه فتنه در آن استعمال شده و در جلسهای قبل بیان شد.

بررسی دو نظریه‌ی مهم پیرامون معنای فتنه

حال در اینجا در مورد معنای فتنه دو نظر وجود دارد:

نظریه‌ی اول: شکنجه و تبعید مسلمانان از وطن؛ این است که مراد از فتنه در این آیه، یعنی آن شکنجه‌ای که کفار نسبت به مسلمان‌ها داشتند و مسلمان‌ها را از وطن خودشان یا مکه تبعید کردند.

نظریه‌ی دوم: شرک و کفر بالله. که در بسیاری از کتب اهل سنت نیز، آمده و برخی مویدات روایی و شواهد قرآنی نیز، برای آن پیدا کردیم این است که این «الْفِتْنَةُ» در این جا به معنای «شرک بالله» و «کفر بالله» است.

مناقشه بر نظریه‌ی اول، از منظر مختار:

طبق این نظر، دیگر وجهی برای اشدیت وجود ندارد، زیرا شکنجه، اشد از قتل نیست.

اولین نکته‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم این است که ما اول می‌خواهیم بگوییم که در صورت نبودن روایت، اگر «الْفِتْنَةُ» را به معنای شکنجه و تبعید کردن بگیریم، سؤال این است که این وجه اشدیتش از قتل چیست؟ مسلماً قتل از شکنجه اشد است، حالا اگر یک مسلمانی را بگیرند یک روز یا ده روز در مکه شکنجه کنند، اما هنوز زنده باشد نمی‌توانیم بگوییم این اشد از قتل است؛ بالأخره ما باید برای این اشدیت یک وجهی درست کنیم. چون آیه‌ی شریفه یک شأن نزولی دارد و به اعتبار آن شأن نزول باید بگوییم مراد از قتل مسلمان نسبت به کافر است یعنی بگوییم خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: شما اگر دارید می‌روید کفار را به

قتل برسانید فتنه‌ای که آنها دارند بدتر از این کاری است که شما انجام می‌دهید. بنابراین اگر «[الْفِتْنَةُ](#)» را فقط شکنجه بگیریم یا اخراج از بلد، دیگر برای اشدّیت معنایی نیست.

پذیرش نظریه‌ی دوم ضمن بیان سه قرینه از منظر مختار:

طبق این نظر، وجهی برای اشدّیت وجود دارد، زیرا نابود کردن حیات دینی، اشد از قتل است.

اما اگر «[الْفِتْنَةُ](#)» را به معنای کفر بگیریم؛ یعنی کفار مسلمان‌ها را شکنجه می‌کردند تا اینکه به کفر و شرک برگردند، خدای تبارک و تعالی از این عمل، به «[الْفِتْنَةُ](#)» تعبیر می‌کند؛ یعنی خدا مجرد شکنجه و عذاب را نمی‌خواهد بفرماید که فتنه است. بلکه عذاب و شکنجه‌ای که مسلمان‌ها را به کفر برگردانند. یعنی خدا می‌فرماید: شما اگر نروید با این کفار و مشرکین در مکه جنگ کنید، اینها آن‌جا مشغول این کار هستند که مسلمان‌هایی که آن‌جا هستند را شکنجه می‌کنند، تا اینکه کافر شوند. در این صورت، این معنا با اشدّیت سازگاری دارد و می‌توانیم بگوییم این اشد است، برای اینکه «[الْفِتْنَةُ](#)» به این معنا نیز، در آن شکنجه و عذاب وجود دارد، چه بسا از بین بروند اما آن‌چه مهمتر است این است که دین اینها را می‌خواهند از اینها بگیرند، نابود کردن حیات دینی اینها هدف کفار است. بر این مطلب چند قرینه وجود دارد؛ که عبارتند از:

قرینه‌ی اول: اشدّیت در آیه شریفه؛

به نظر مختار، خود آیه گویاست که این اشدّیت قرینه می‌شود، «[الْفِتْنَةُ](#)» فقط مجرد شکنجه و تبعید کردن یا مصادره‌ی اموال طبق آن عبارتی که از آن کتاب دیروز خواندیم نیست! باید به معنای کفر و شرک باشد.

قرینه‌ی دوم: فراز آیه 91 نساء)

[كُلَّمَا رُذِّئُوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا](#)) دعوت به شرک معنا دارد، نه به شکنجه؛ آن وقت قرینه‌ای که ما پیدا کردیم در سوره نساء آیه 91، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: [\(سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ\)](#) شما یک گروه دیگری را پیدا می‌کنید که اینها می‌خواهند از شما و قوم خودشان در امان باشند، [\(كُلَّمَا رُذِّئُوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا\)](#) هر وقت که اینها به کفر و فتنه و شرک دعوت می‌شوند، داخل در آن می‌شوند. باز در اینجا [\(كُلَّمَا رُذِّئُوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا\)](#) اگر «[الْفِتْنَةُ](#)» را به معنای شکنجه و عذاب بگیریم که معنا ندارد، هر زمانی که اینها برگردانده و دعوت شوند، دعوت به شرک و کفر معنا دارد، اما دعوت به شکنجه معنا ندارد. پس این آیه 91 بسیار قرینه خوبی است بر اینکه مراد از «[الْفِتْنَةُ](#)» در همین آیه شریفه هم به معنای شرک و کفر بالله است.

قرینه‌ی سوم: روایت امام باقر(ع).

مرحوم شیخ طوسی(ره) (385-460 ه‍.ق) در کتاب «التبایان فی تفسیر القرآن» می‌فرماید: «و روی أنَّ هذه الآية نزلت في رجل من الصحابة قتل رجلاً من الكفار في الشهر الحرام» این آیه‌ای که الآن داریم بحث می‌کنیم (آیه 191 بقره) یعنی [\(وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ\)](#) شیخ(ره) می‌فرماید: یک مردی از مسلمان‌ها در ماه حرام کافری را کشت «فعابوا المؤمنین بذلك» مؤمنین گفتند این چه کاری بود که تو انجام دادی؟ «فبین الله سبحانه تعالی أنَّ الفتنة في الدين و هو الشرک» که همان کفر است «أعظم من قتل المشرکین في الشهر الحرام».

و مرحوم علامه(ره) بعد از اینکه معنای لغوی «الْفِتْنَةُ» و استعمالاتی که در قرآن دارد را آوردند، می‌فرماید: «و المراد به فی الآیة، الشرک بالله و رسوله منتهی بالزجر و العذاب» یعنی راه مشرک کردن مسلمان‌ها این بوده که از راه شکنجه آنها را مشرک کنند، اما ایشان دیگر دلیلی اقامه نفرمودند که چرا مراد از آیه، شرک است.

خلاصه اینکه: تا اینجا ما یکی کلمه‌ی اشدّیت را قرینه گرفتیم و دوم آیه 91 سوره نساء را قرینه گرفتیم. و سوم این روایتی که شیخ طوسی(ره) در کتاب تبیان نقل کرده و در بعضی از کتب تفسیری دیگر هم ذکر شده که از امام باقر(ع) نقل شده که حضرت فرمودند: «مراد از فتنه در این آیه شرک است».

بررسی نظریه‌ی صاحب تفسیر المنار: فتنه به معنای شرک، با سیاق آیات سازگار نیست

محمد رشید بن علی رضا معروف به رشید رضا (1282-1354 هـ) در کتاب «تفسیر المنار» یک حرفی دارد و گفته: «اگر ما «الْفِتْنَةُ» را در این آیه شریفه به معنای شرک بگیریم با سیاق آیات سازگاری ندارد!» چه آیه می‌فرماید (و اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ) تا آیه 193 می‌فرماید: (و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ).

مناقشه بر نظریه‌ی صاحب تفسیر المنار

به نظر مختار، اتفاقاً اگر «الْفِتْنَةُ» را به معنای کفر و شرک بگیریم با سیاق آیات سازگاری دارد و فقط اگر به معنای شکنجه و عذاب گرفتیم با سیاق آیات سازگاری ندارد. زیرا در آیه 193 می‌فرماید (و قَاتِلُوهُمْ) دو غایت برای مقاتله ذکر می‌کند:

غایت اول: «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» یعنی باید شرک کنار برود.

غایت دوم: «و يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» و دین خدا بیايد.

آیا دیگر از این بیان روشن‌تر و واضح‌تر وجود دارد؟ در این صورت، آیا صحیح است ما بیايیم بگوییم «الْفِتْنَةُ» در آیه 193 هم به معنای شکنجه است؟ یعنی (و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ)، شکنجه نباشد و دین برای خدا باشد این معنا چه تناسبی با آیه پیدا می‌کند؟ اما اگر آمديم «الْفِتْنَةُ» را به معنای کفر و شرک گرفتیم خدای تبارک و تعالی به عنوان یک ضابطه کلی می‌فرماید: قتال نهایتش دو چیز است، اول «شرک برود» و دوم: «دین خدا بیايد»، یعنی این‌طور نیست که فقط شرک از بین برود، نه! بلکه باید دین خالص لله تبارک و تعالی بیايد؛ که حالا کلمه دین هم چند معنا دارد که ان شاء الله بیان می‌کنیم.

پذیرش نظریه‌ی صاحب تفسیر المنار، توسط صاحب کتاب جهاد در اسلام

در همان کتاب «جهاد در اسلام»، من مقیدم عبارات را بخوانیم؛ انسان بخواهد با قلم‌فرسایی و بدون استدلال همین‌طور بنویسد که نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند، اگر ما ادعا می‌کنیم «الْفِتْنَةُ» به معنای شرک است خوب برای ادعای خود قرائنی آوردیم، در آن کتاب این‌طور آمده که در «تفسیر المنار» گفتند «اگر فتنه را به معنای شرک بگیریم، خلاف سیاق آیات است!» و صاحب کتاب هم این نظر را پذیرفته و بعد می‌گوید: «زیرا آیه‌ی 190 می‌گوید با آنان که جنگ را بر شما تحمیل می‌کنند بجنگید»؛ دیروز گفتیم این معنا غلط است (و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) این (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) با توضیحی که ما دادیم عنوان مُشِير

است و شرط نیست! بلکه اگر شرط بود باید از جهت ادبی می‌گفت «إِنْ قَاتَلُوكُمْ» لکن چرا فرموده: «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»، بعد ایشان می‌گوید: «فضای این آیه و آیات بعد، فضایی است که کفار به مسلمانان فشار می‌آوردند و آنان را که در مکه بودند شکنجه می‌دادند و گاهی می‌کشتند و بر آنان که در مدینه بودند جنگ را تحمیل می‌کردند و این فتنه بود». یعنی می‌گوید: (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ)، این فتنه منظور است.

مناقشه بر نظریه‌ی صاحب کتاب جهاد در اسلام:

این فتنه کجایش اشد است؟ شکنجه می‌دهند، مصادره اموال می‌کنند، به تعبیر ایشان بر مسلمان‌ها فشار می‌آورند، کجا فشار اشد از قتل است؟ بعد ایشان می‌گوید در 193 همین (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) می‌گوید: با این کفار متجاوز بجنگید تا فتنه از میان برود، یعنی کفار که مغلوب شدند دیگر نمی‌توانند فتنه و بلا و جنگ را بر مسلمانان تحمیل کنند. این معنا چطور از آیه استفاده می‌شود؟ کفار که مغلوب شدند دیگر نمی‌توانند فتنه کنند، او یک امر قهری است، یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض کنم، سؤال ما از این نویسنده که در قید حیات هم نیست این است که (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) این غایت، یک غایت اختیاری است یا قهری؟ آیا این غایتی که اینجا خدا بیان فرموده که «الْفِتْنَةُ» نباشد یعنی شما به اختیار خودتان در اثر قتال، «الْفِتْنَةُ» را از بین ببرید؟ ظهور در همین دارد، یک غایت اختیاری است، ولی اینطور که ایشان معنا کرده می‌شود یک غایت قهری، وقتی کفار مغلوب شدند خود به خود دیگر «الْفِتْنَةُ» نیست این بر خلاف ظاهر آیه شریفه است، چه اینکه ظاهر آیه این است که این (حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) دو غایت اختیاری است، یعنی مسلمان‌ها با اختیار خودشان فتنه را از بین می‌برند، نه اینکه قهراً فتنه از بین می‌رود، مسلمان‌ها با اختیار خودشان، دین را برای خدا حاکم می‌کنند، نه اینکه قهراً حاکم شود، ممکن است قتال کنند و بعد از قتال دست روی دست بگذارند و بگویند ما به چیزی کار نداریم و کفار هم از بین بروند.

پس این هم یک قرینه دیگری است، وقتی این، یک غایت اختیاری است، لذا دیگر مناسبت ندارد با اینکه ما «الْفِتْنَةُ» را به «شکنجه» و بلا معنا کنیم و بگوییم کفار را بکشید، وقتی کفار کشته شدند، دیگر خود به خود «الْفِتْنَةُ» نیست، بلکه خدا می‌خواهد بفرماید: شما در رفع شرک قیام کنید و اساساً آن چیزی که ارزش به این قتال می‌دهد همین رفع شرک است، نه دفع شکنجه؛ حالا مسلمان‌ها بیاوند کفار را بکشند و به این معنا بگوییم حالا دیگر کسی نمی‌آید متعرض مسلمان‌ها شود، این چه ارزشی دارد؟ فقط یک مقداری جان‌شان مصون می‌ماند، این ارزش چندانی ندارد، زیرا چه بسا ممکن است این دفع شکنجه را با یک قرارداد صلح و راه دیگری هم تأمین کنند؛ پس آنچه که به جنگ ارزش می‌دهد (حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ) است، یعنی شرک نباشد، کفر نباشد (وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ). بنابراین به نظر ما، اینها قرائن خیلی خوبی است بر اینکه «الْفِتْنَةُ» به معنای شرک و کفر است و آن‌چه که صاحب «تفسیر المنار» گفته کاملاً برخلاف سیاق آیات است و شرک بودن فتنه درست مطابق با آیات شریفه است.

تبیین ثمره نزاع

ثمره‌ی مهم نزاع این است که: اگر «الْفِتْنَةُ» را به معنای عذاب و شکنجه بیان کردیم، معنایش این می‌شود: اگر در یک زمانی کفار شکنجه و عذابی نسبت به مسلمان‌ها ندارند، اصلاً کاری به کار مسلمان‌ها ندارند مثل بخشی از کفاری که امروز هستند، اینجا وظیفه‌ای به عنوان قتال نیست. اما اگر «الْفِتْنَةُ» را به معنای شرک و کفر بیان کردیم یعنی تا مادامی که شرک در عالم هست، وجوب قتال هم هست.

نویسنده‌ی کتاب «جهاد در اسلام» قلم زده و می‌گوید: «جنگ با مشرکان، شرک را که یک عقیده قلبی است از میان نمی‌برد؛ زیرا مشرک به فرض اینکه در جنگ مغلوب شود عقیده‌اش تغییر نمی‌کند، تغییر عقیده نیاز به بحث و استدلال و قانع کردن طرف بحث دارد».

سه مناقشه بر دلیل صاحب کتاب جهاد در اسلام از منظر مختار

به نظر ما اینجا یک مغالطه‌ی خیلی عجیبی صورت گرفته. چه اینکه:

مناقشه‌ی اول:

وقتی کافر باشد یا مسلمان می‌شود که به اختیار خودش مسلمان شده منتها به اختیاری که منشأ این اختیار جنگ مسلمان‌ها بوده، اگر مسلمان نشود کشته می‌شود، وقتی هم کشته شد هم خودش از بین رفته و هم شرکی که این شخص داشته از بین رفته، اینکه ما بگوییم شرک یک امر قلبی است، امر قلبی قابل تحمیل نیست، یعنی ما نمی‌خواهیم بگوییم الآن خدا می‌فرماید شما به قلب این آدم تحمیل کن که شرک از آن بیرون برود، این درست است و نمی‌شود! ما می‌گوییم با فشار و جنگ، آنها اختیاراً اسلام را بیاورند. البته در برخی از کلمات امام خمینی(ره) و مرحوم والد ما (ره) آمده است که امور قلبیه، این چنین نیست که تماماً غیر اختیاری و قهری باشد؟! بلکه برخی از امور قلبیه، اختیاری است، اگر انسان مقدماتش را فراهم کند به آن نتیجه اختیاراً می‌رسد، اما اگر مقدماتش را فراهم نکند نمی‌رسد.

مناقشه‌ی دوم:

حال ما این مناقشه‌ی اول را کنار می‌گذاریم، می‌گوییم شما می‌گویید شرک یک امر قلبی است و امر قلبی غیر اختیاری است و چون غیر اختیاری است با جنگ نمی‌شود این امر غیر اختیاری را تحمیل کرد، ما در این مناقشه می‌گوییم آیه که نمی‌خواهد این را بگوید، ما اگر گفتیم آیه شریفه «الْفِتْنَةُ» را به معنای شرک گرفتیم، نمی‌گوییم با جنگ، اسلام را بر کافر تحمیل کنیم، بلکه به این معناست که خود مشرک یا اختیاراً اسلام بیاورد و یا اگر نیاورد کشته شود.

مناقشه‌ی سوم:

خوب این نکته را دقت کنید، آن طرف قضیه کفار چکار می‌کردند؟ این در کلمات فخر رازی هم هست، کفار مسلمان‌هایی را که در مکه بودند شکنجه می‌کردند تا مشرک شوند، یعنی کفار می‌گفتند ما اینقدر شما را می‌زنیم یا اختیاراً بگویید ما مسلمان شدیم و یا اینکه باید کشته شوید! حالا این طرفش هم اسلام مطرح کرده که شما هم، دیروز عرض کردم این روش اسلام (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ) ریشه‌اش در خود کفار وجود داشت، یعنی کفار مقاتله کردند «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»، در مقابل اسلام آمد و فرمود (قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ) آنها جنگ کردند برای اینکه این چند تا مسلمان را دوباره به شرک برگردانند، (كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا) و اسلام هم آمد مقابله به مثل کرد، یعنی از اول نیامد مسئله‌ی قتال را مطرح کند، کفار الآن هم در زمان ما

همین‌طور است، فکر نکنیم فقط در زمان رسول خدا این‌طور بوده، در زمانه ما دنیا ولو با این اعلامیه حقوق بشری که نوشتند، دنیا به سمت نفی دین به نحو کلی است، نه فقط دین اسلام، بلکه مسیحیت، یهودیت و اسلام و تمام ادیان توحیدی از منظر اینها باید کنار برود و خودشان آمدند نسخه‌ی جدیدی را برای بشریت پیچیدند، نسخه جدیدی را تنظیم کردند، حقوق بشر، یک برگه از این نسخه است، میثاق‌های دیگرش و هم برگ‌های دیگرش هست، کنوانسیون‌هایی که درباره زنان و کودکان دارند دیگر برگ‌های این نسخه‌ای است که برای بشریت پیچیده‌اند و می‌خواهند بگویند تو دیگر نیازی به کتاب آسمانی و خدا نداری؟! البته در کنارش می‌گویند تو آزادی و هر کاری می‌خواهی بکن! این سیاستی است که کفر از اول داشته و الآن هم دارد، یک وقت فکر نکنید این فقط در مورد مشرکین مکه بوده و بعد از آن معنا ندارد.

پس این اشکال که شرک یک امر قلبی است در پاسخ می‌گوییم: چطور کفار هم همین کار را می‌کردند، ما هم به کفار می‌گوییم یا بیا اسلام بیاور یا با پافشاری بر عناد و لجاجت شرک، کشته بشو؛ چون در جهاد ابتدایی این منطق اسلام است، یعنی چیزی که به صورت طبیعی باید اسلام بیاورد، حالا اگر عناد داشت و لجاجت کرد باید کشته شود و الا ما نمی‌گوییم که آیه می‌گوید: «شما ایمان را به زور در قلب او بکن!» بلکه آیه می‌فرماید: (وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ).

بررسی مراد از عنوان چهارم یا دو فراز از «فَإِنْ أَنْتَهُوَ» ضمن دو احتمال

آیه در ادامه می‌فرماید: (وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) در مسجد الحرام با اینها مقاتله نکنید (حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ) اگر اینها در مسجد الحرام با شما مقاتله کردند، مقابله به مثل کنید و شما هم آنها را بکشید «كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ». آن وقت اینجا در دنباله‌ی آیات دو فراز «فَإِنْ أَنْتَهُوَ» آمده است:

فراز اول: یکی (فَإِنْ أَنْتَهُوَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

فراز دوم: دیگری (فَإِنْ أَنْتَهُوَ فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ).

روشن است که «أَنْتَهُوَ» در لغت به معنای «امتناع» است، یعنی نهی در آیه به معنای «منع» است، به تعبیر دیگر، انتها به معنای امتناع است، حال سؤال این است که این امتناع از چه چیزی مراد است؟ که در این زمینه دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: مراد از امتناع، «انتهاء از قتال» است؛ یعنی اگر اینها از قتال دست برداشتند و از قتال، امتناع کردند (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ خدا هم اینها را می‌بخشد.

احتمال دوم: مراد از امتناع، «انتهاء از کفر» است؛ یعنی اگر اینها از کفر دست برداشتند خدا هم اینها را می‌بخشد.

پذیرش احتمال دوم فراز «فَإِنْ أَنْتَهُوَ» به عنوان قرینه بر معنای صحیح فتنه، از منظر مختار

به نظر می‌رسد این فراز از آیه نیز، خود یک قرینه خیلی روشنی می‌شود بر اینکه مراد از آن فتنه، کفر است؛ خدا می‌فرماید: اگر اینها دست از کفر برداشتند خدا بخشنده است، اگر اینها دست از «الْفِتْنَةُ» برداشتند خدا هم اینها را می‌بخشد، یعنی دست از کفر برداشتند! آن وقت از همین آیه یک قاعده‌ی معروفی در فقه داریم به نام «قاعده‌ی جَبَّ»، که در روایات آمده است «الاسلام يجب ما قبله»، حالا مجال نشد مراجعه کنم ببینم؛ البته فقهای ما در فقه معمولاً به روایات مراجعه می‌کنند، ولی ائمه

طاهرین (علیهم السلام) فرمودند: «هر چه ما می‌گوییم و هر چه شما از ما سؤال کنید، پاسخ آن را از قرآن خواهیم داد»؛ به هر جهت طبق «قاعده‌ی جَبَّ»، اگر کافری مسلمان شد، حالا این نمازهایی که در این مدّت نخوانده و روزه‌هایی که نگرفته را لازم نیست قضا کند، چون «الاسلام یجبّ ما قبله». پس بگوییم اینها اگر از شرک و فتنه دست برداشته و امتناع کردند؛ یعنی «فَإِنْ انْتَهَوْا» را امتناع از فتنه، دست از فتنه برداشتن دانستیم در این صورت «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ به نظر مختار، مراد همین احتمال است.

پذیرش احتمال اول فراز «فَإِنْ انتَهوا» از منظر علامه طباطبائی (ره)

مرحوم علامه (ره) فرمودند اگر امتناع کردند از قتال در مسجد الحرام، حتی می‌فرمایند: مطلق امتناع از قتال، مراد نیست، اگر امتناع کردند از قتال در مسجد الحرام خدا اینها را می‌بخشد.

مناقشه بر نظر علامه طباطبائی (ره) از منظر مختار

سؤال و مناقشه این است که اگر (فَإِنْ انْتَهَوْا) را اینطور معنا کنیم دیگر بین این جزا و شرط چه ارتباطی وجود دارد؟ اگر اینها امتناع کردند از قتال در مسجد الحرام و چنین کاری را دیگر نکردند که نکردند! در این صورت فراز (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ یعنی چه؟ اما اگر انتها را به معنای «امتناع عن الکفر» بگیریم یعنی «فَإِنْ امْتَنَعُوا مِنَ الْکُفْرِ، امتناع عن الفتنة» بگیریم، خدا اینها را می‌بخشد آن وقت هم با سیاق آیات خیلی سازگاری پیدا می‌کند.

منتها سرّ اینکه مرحوم علامه (ره) امتناع را امتناع از قتال معنا کردند چون می‌خواستند آن (فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ) را به معنای امتناع از فتنه بگیرند تا تکرار لازم نیاید؛ حال باید بررسی نمود که آیه بعد را چگونه باید معنا کرد؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین